

**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**14021216**

مقرر: مسعود عطارمنش

**موضوع:** المقدمة/علائم الحقيقة و المجاز /الاستعمال/ مفاد واۀ «عقل»

# مفاد واژۀ «عقل»

در جلسات سابق به معانی مختلفی که در کتب لغت برای واژۀ عقل ذکر شده بود اشاره نمودیم.

## مراحل بحث از مفاد واژۀ «عقل»

بحث از واژۀ عقل در چند مرحله صورت می‌پذیرد:

در مرحلۀ نخست باید بدین پرسش پاسخ گفت که در نقطۀ مقابل عقل چیست؟ برخی از لغت‌شناسان عقل را ضدّ جهل و برخی دیگر عقل را ضدّ حمق دانسته‌اند.

در مرحلۀ دوم باید بدین پرسش پاسخ گفت که آیا عقل، شامل آنچه اصطلاحاً عقل نظری نامیده می‌شود نیز می‌باشد یا تنها عقل عملی را که در ارتباط با تشخیص خوب و بد است، شامل می‌گردد؟ بعضی از لغت‌شناسان عقل را مربوط به تشخیص حسن و قبح دانسته بودند، ولی برخی دیگر، برای عقل معنایی عام را ذکر نموده بودند.

در مرحلۀ سوم بحث، به دنبال پاسخ به این پرسش هستیم که عقل از چه ریشه‌ای گرفته شده است؟ اصطلاحاً برخی از اهل اشتقاق، عقل را از مادۀ منع و برخی از مادّۀ حبس دانسته بودند و برخی دیگر آن را با مَعقِل به معنای پناهگاه مرتبط دانسته‌ بودند.

در خصوص مرحلۀ سوم به این نکته اشاره کردیم که به نظر می‌رسد این اشتقاقات و بحث‌های پیرامون آن، جنبۀ استنباطاتی دارد. لغت‌شناسان، ابتدا معنایی خاص را برای عقل ترسیم نموده و پیرو آن به دنبال ریشه‌ای که معنایش شبیه آن باشد، گشته‌اند. فکر می‌کنم منع از معانی شایع عقل نباشد و شاید از معانی غیر شایع آن باشد.

## واژۀ «عقل» در قرآن کریم

گفتنی است که خود کلمۀ عقل در آیات قرآنی هیچگاه به کار نرفته است بلکه افعال مرتبط با آن به کار رفته است. در ۴۹ موضع از قرآن کریم، از افعال مرتبط با عقل استفاده شده است. ۲۴ موضع تعقلون؛ ۲۲ موضع یعقلون؛ و با سایر ترکیبات مجموعاً در ۴۹ موضع فعل عَقَل و امثال اینها به کار رفته است. و در اکثر مواردی که در قرآن، از عقل استفاده شده، مفعولی برایش ذکر نشده است؛ تنها درسه موضع همراه با مفعول است:

در سورۀ بقره آیۀ ۷۵: ﴿ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ ما عَقَلُوهُ﴾؛ سورۀ عنکبوت، آیۀ ۴۳: ﴿وَ ما يَعْقِلُها إِلاَّ الْعالِمُونَ﴾. سورۀ بقره، آیۀ ۱۷۰: ﴿لا يَعْقِلُونَ شَيْئًا﴾.

به نظر می‌رسد عقل از این ریشه‌ها گرفته شده نه از ریشۀ منع و مانند آن. برای مثال «من بعد ما عقلوه» به معنای «من بعد ما فهموه» است؛ یا «لا یعقلون شیئاً» به معنای «لا یفهمون شیئاً» است؛ یا «لا یعقلها الا العالمون» به معنای «لا یفهمها الا العالمون» است. بدین ترتیب به نظر می‌رسد معنای اصلی عقل، فهم و ادراک است.

البته بار دیگر این نکته را یادآور می‌شویم که عقل را به هر معنایی بدانیم، گاه به معنای قوه‌ای است که سبب حصول ادراک می‌شود ولی گاه به معنای ادراک حاصل از آن قوه است. هر دوی اینها در استعمالات بسیاری به کار رفته است. ولی فعل «یحرفونه من بعد ما عقلوه» به معنای «من بعد ما فهموه» است؛ یا «لا یعقلون شیئاً» به معنای «لا یفهمون شیئاً» است؛ یا «لا یعقلها الا العالمون» به معنای «لا یفهمها الا العالمون» است.

**شاگرد:** در زمان‌های متأخر، گویا عقل را به معنای قوۀ مدرکه‌ای می‌دانند که عینی از اعیان بوده و عقل اسم عین محسوب می‌شود.

**استاد:** در روایات معلوم نیست عقل بدین معنا باشد. اگر عقل اسم عین هم باشد، به یک مناسبتی به آن عین اطلاق شده است. فرض کنید کلمۀ عین به معنای چشم است که اسم برای قوۀ باصره به عنوان عضو بدن انسان است؛ یا سَمْعْ که به گوش می‌گویند، عضوی از اعضای بدن است؛ این سَمْعْ از همان مادۀ سَمَعَ و مانند آن است؛ حال جامد یا مشتق بودنش در بحث‌ها ما دخالت چندانی ندارد.

**شاگرد:** جمعش هم به عقول جمع بسته شده است.

**استاد:** بله.

**شاگرد:** اگر مصدر باشد چگونه میی‌تواند به عقول جمع بسته شود؟

**استاد:** فعلاً صبر کنید. تردیدی نیست در اینکه عقل دو معنا دارد. یا به بیان دقیق‌تر، عقل دست‌کم سه معنا دارد: یکی عقل به معنای مصدری \_یعنی تَعَقُّل کردن\_ عَقَلَ یعقل عقلا که در لغت نیز وارد شده است؛ دیگری به معنای ادراکی که از این تعقل حاصل می‌شود؛ و معنای سوم به معنای قوۀ مدرکه و قوۀ عاقله است.

وجود این سه معنا در استعمالات قطعی است. همچنین از کلمات لغت‌شناسان نیز وجود این سه معنا به روشنی قابل استفاده است.

اما بحث آن است که وقتی می‌گوییم، عقل به معنای قوۀ مدرکه است، مقصودمان قوۀ مدرکۀ چه چیزی است؟ یعنی آن مدرَک تنها مُدرَکات عملی است یا مُدرَکات نظری را نیز در بر می‌گیرد؟

**شاگرد:** آیا مقصودتان از قوۀ عاقله، یک پدیدۀ تشکیکی است که شدّت و ضعف دارد یا تشکیکی نبوده و امرش دائر بین وجود و عدم است؟

**استاد:** اینها مراحل بعدی بحث است.

چنانکه گذشت، در آیات قرآن خود کلمۀ عقل به کار نرفته است، لذا به طور طبیعی چندان نیاز به تأمل در آیات قرآن نداریم. آیۀ قرآن از این جهت که ریشۀ کلمۀ عقل را به ما نشان می‌دهد مفید است و الا چون خود کلمۀ عقل در قرآن به کار نرفته مستقیماً نمی‌توانیم معنای عقل را استفاده کنیم.

### تذکر چند نکتۀ روشی در شناخت معنای واژگان

نکته‌ای که بارها بر آن تأکید نموده‌ایم آن است که الزاماً نباید مصدر را با یکی از مشتقاتش معنا کرد؛ چون ممکن است یکی از مشتقات معنای خاصی داشته باشد و مصدر به آن معنای خاص نیامده باشد. برای نمونه، به کلمۀ ضریر اشاره می‌کردیم. ضریر به معنای نابیناست ولی ضرر به معنای نابینایی نیست؛ بنابراین این مشتق خاص، معنای خاصی به خود گرفته باشد که این معنای خاص در مصدر حضور ندارد. از سوی دیگر ممکن است مثلا یعقلون یک معنایی داشته باشد و عقل از آن معنا گرفته نشده باشد و ارتباط دقیق معنایی نداشته باشد.

اینگونه امور امکان‌پذیر هستند ولی باید دانست:

 اولاً طبع اولیه اقتضا می‌کند که اگر یک واژه‌ای در قرآن تا این حدّ تکرار شده، \_۴۹ بار کلمۀ فعل عَقَلَ به کار رفته است\_ و سپس متوجه می‌شویم کلمه‌ای به نام عقل در این بین وجود دارد، علی القاعده باید بگوییم از او گرفته شده است چون وجود این اشتقاقات و ارتباطات معنوی، طبیعی‌تر از نبودشان هستند.

ثانیاً در روایات به وجود ارتباط بین این دو، تصریح شده است که مطابق با طبع اولیه نیز می‌باشد.

نکته‌ای که قصد داریم بر آن پافشاری کنیم، آن است که هر چند بایسته است، واژگان هم‌ریشه با واژۀ مورد بحث را در یک پروژۀ پژوهشی دنبال کنیم ولی لازم است این نکته را نیز در نظر داشته باشیم که معانی این واژگان الزاماً به یک شکل نبوده و ممکن است متفاوت باشند؛ خواه به جهت اینکه یک مشتق خاص، معنای خاصی به خود گرفته باشد؛ و خواه به دلیل آنکه برخی مفاهیم، مربوط به هیئت آن واژۀ خاص باشند. برای مثال کلمۀ نجّار را به معنای کسی می‌دانیم که توانایی و ملکۀ نجر کردن را دارا باشد ولی توانایی و ملکۀ نجر کردن، مربوط به مادّۀ «نَجَرَ» نیست بلکه مربوط به هیأت خاص نجّار است. بدین ترتیب وقتی واژگان هم‌خانواده را در نظر می‌گیریم، باید به این نکته دقت داشته باشیم که این معنای خاص، مربوط به هیئت واژه است یا مربوط به مادۀ آن. به بیان دیگر، اگر قصد داریم از آن معنایی که در فلان واژۀ هم‌خانواده وجود دارد، برای فهم واژۀ مورد بحث استفاده کینم، باید از معنایی که مربوط به مادّه است استفاده کنیم نه معنایی که مربوط به هیأت است. بنابراین برای شناخت مفاد یک واژه، توجه به هم ریشه‌های آن با ملاحظاتی که ذکر شد، مفید است.

برای شناخت مفاد کلمۀ عقل طبیعتاً باید به استعمالات روایی آن مراجعه نمود؛ ولی مشکلی که با آن روبرو هستیم، پرتکرار بودن این واژه در روایات است. هم‌اکنون آمار دقیقش را در ذهن ندارم ولی موارد کاربرد آن در روایات، بالای 10000 مورد است. این واژه را با همۀ هم‌ریشه‌هایش را دنبال نکردم چون تعدادش بسیار زیاد است؛ خود کلمۀ عقل، به تنهایی آمار بسیاری را به خود اختصاص داده است، تا چه رسد به عقول و عقل مضاف و ترکیب‌هایی دیگری که وجود دارد. عجالتاً حدس می‌زنم در روایات، بیست، سی هزار مورد استعمال داشته باشد که طبیعتاً این حجم عظیم را نمی‌توان در یک پروژه دنبال کرد.

پرسش آن است که در موارد اینچنینی باید چه کرد؟

یک نکته آن است که کتاب حدیثی باب‌بندی شده‌ای را پیش روی خود قرار داده و یک باب خاص آن که به موضوع مورد نظر ما اختصاص دارد را دنبال کنیم. برای مثال در کافی، کتابی وجود دارد تحت عنوان کتاب عقل و جهل؛ این کتاب، اوّلین کتاب از کتب کافی است که چندان هم طولانی نبوده و چیزی حدود 20 صفحه را به خود اختصاص داده است. یا مثلاً در کتاب بحار الانوار که متأخرتر است، کتابی وجود دارد تحت عنوان «کتاب العقل و العلم و الجهل» بر خلاف کافی که کتابی با عنوان «کتاب العقل و الجهل» و کتاب دیگری با عنوان «فضل العلم» دارد؛ البته در بحار، افزون بر «کتاب العقل و العلم و الجهل»، کتاب دیگری با عنوان «کتاب العلم» نیز وجود دارد. کتاب عقل و جهل بحار خیلی مفصل نیست و تقریباً ۸۰ صفحه است و در کافی ۲۰ صفحه بود. این حجم معقولی است که می‌توان پژوهش را بدان معطوف داشت.

گفتنی است که کتاب بحار، نسبت به برخی دیگر از کتب، این امتیاز را دارد که افزون بر روایات، آیات مرتبط با موضوع را نیز ذکر می‌کند.

نکته‌ای که در مراجعه به این باب‌ها باید در نظر داشت، آن است که ممکن است در برخی از ابواب، واژۀ عقل به کار نرفته باشد ولی واژۀ دیگری که مشابه آن بوده و در فهم معنای واژۀ مورد بحث، سودمند است، به کار رفته باشد و توجه به آن، می‌تواند در فهم معنای واژۀ مورد نظر مفید باشد.

بدین مناسبت به یک بحث جانبی به عنوان مثال اشاره می‌کنیم.

روایت معروفی از حضرت علی علیه السلام نقل شده است که می‌فرماید: «قیمة کل امرئ ما یُحسِنُ»[[1]](#footnote-1) ، جاحظ این روایت را در «مائة کلمه‌» آورده، و رشید الدین وطواط آن را ترجمه کرده است. مراد از «یُحسِن» در این عبارت معروف چیست؟ جاحظ در ذیل همین روایت تعبیری شبیه به این دارد: «اَحَثُّ کلمة علی طلب العلم» یعنی این فرمایش حضرت امیر علیه السلام، بهترین کلام برای تحریک انسان به طلب علم است. بنابراین جاحظ «یحسن» را با علم مرتبط دانسته است. در لغت نیز یکی از معانی ذکر شده برای «احسن» علم است: «احسنتَ الشیء اذا علمتَه»؛ بنابراین «احسن» به معنای علم در کتاب‌های لغوی اصیل نیز آمده است. در یک روایت دیگر نیز چنین تعبیری وارد شده است: «قیمة کل امرئ ما یعلم»[[2]](#footnote-2) که برای فهم معنای «یحسن» در روایت قبل بسیار کارایی دارد. اگر این روایت، نقل به معنای همان روایت باشد، معنایش آن است که «یحسن» را هم‌معنا با «یعلم» انگاشته‌اند که شاهد بسیاری خوبی بر اتحاد معنایی این دو است؛ و اگر یک روایت دیگر باشد، به هر حال برای آنکه این دو روایت با یکدیگر تنافی نداشته باشند، بهترین وجه همان است که «یحسن» به معنای «یعلم» باشد.

هم‌اکنون در مقام بحث تفصیلی پیرامون «یحسن» و «یعلم» نیستم؛ مقصودم آن است که برای درک واژۀ «یحسن» اگر این واژه و هم‌خانواده‌هایش را جستجو کنید «قیمة کل امرئ ما یعلم» را به شما نشان نمی‌دهد ولی اگر این را در باب مخصوصی که در بحار در مورد فضل العلم آورده، دنبال کنید، هم «قیمة کل امرئ ما یحسن» را می‌آورد، هم «قیمة کل امرئ ما یعلم» را می‌آورد.

بنابراین برای فهم معنای واژگان نباید خود را مقید به یک واژۀ خاص نمود. امتیازی که در کتاب بحار وجود دارد همین نکته است که آیات قرآن را در آغاز هر فصل می‌آورد. این آیات اگر فقط آیاتی باشد که مربوط به کلمۀ عَقَلَ است، در معجم مفهرس بهتر از اینها و دقیق‌تر از اینها را می‌توانیم پیدا کنیم؛ ولی امتیاز امثال بحار این است که آیات مشابه را نیز ذکر می‌کند. برای مثال، در مورد کلمۀ عقل، واژگانی همچون «اولی الالباب»، «لِذی حجر» و آیات مشابه دیگر را نیز ذکر می‌کند در حالی که هیچ واژه‌ای که هم‌خانوادۀ عقل باشد در آنها نیست. ﴿هُدًى وَ ذِكْرى ِلأُولِي اْلأَلْبابِ﴾[[3]](#footnote-3)، ﴿وَ ما يَذَّكَّرُ إِلاّ أُولُوا اْلأَلْبابِ﴾[[4]](#footnote-4)، ﴿وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ﴾[[5]](#footnote-5)، در این آیه، عقل وجود ندارد ولی «یجهلون» که با آن در ارتباط است وجود دارد. ﴿ إِنَّ في‏ ذلِكَ لَآياتٍ لِأُولِي النُّهى‏﴾[[6]](#footnote-6).

البته خیلی اوقات، استقصائات مرحوم علامۀ مجلسی به خصوص نسبت به آیات قرآنی ناقص است، یعنی مثلاً مفاهیم مرتبط با عقل در آیات قرآن بسیار بیشتر از مقداری است که ایشان ذکر نموده است. همانطور که گفتیم هم‌خانواده‌های عقل، در ۴۹ آیه از آیات قرآن به کار رفته است ولی مرحوم علامه مجلسی تنها تعداد اندکی از این 49 مورد را ذکر نموده است؛ همچنین برخی از واژگان مرتبط همچون «ذی حِجر» را ذکر ننموده و تنها به «اولی الالباب» و «اولی النُهی» و مانند آن بسنده نموده است؛ ولی به هر حال زحمتی که ایشان کشیده مفید فائده است.

کوتاه سخن آنکه، به دلیل حجم بالای استعمالات واژۀ عقل، ناگزیر از استفاده از روش جستجوی گزینشی هستیم یعنی برای فهم معنای واژه به مجامع روایی مراجعه نموده و باب خاصی که برای این موضوع قرار داده شده را دنبال کنیم.

نکتۀ دیگر آن است که یعنی یک نوع جستجوی هوشمند انجام دهیم نه به اصطلاح هوش مصنوعی؛ یعنی بر اساس یک ایدۀ خاصی جستوجویمان را پی ریزی کنیم.

برای نمونه، در بحث عقل در کتب لغوی دو گونه ضد برای عقل ذکر شده است؛ برخی عقل را ضد جهل و برخی آن را ضد حمق قرار داده‌اند. حال باید دید آیا می‌توان از طریق اضافه کردن یک واژۀ جدید، دایرۀ جستجو را تنگ نموده و نتیجه‌گیری را تسریع بخشید یا خیر. من تصور می‌کنم جستجوی کلمۀ «العقل» در جامع الاحادیث، چندین هزار مورد را به شما نشان می‌دهد.

**شاگرد:** با مشتقاتش به جز مقدمات و پاورقی‌ها ۵۶۰۰۰ مورد نشان می‌دهد.

**استاد:** فکر می‌کنم خود کلمۀ «العقل» به تنهایی، بالای ۱۰ هزار مورد را نشان می‌دهد. این حجم بالا سبب می‌شود انسان این مدل جستجو را رها کند و به راه حل دیگری بیاندیشد.

**شاگرد:** کلمۀ العقل به تنهایی ۲۳۰۰۰ مورد را نشان می‌دهد. عین این کلمه بدون آنچه در مقدمه و پاورقی‌ها آمده، 23000 مورد است.

یکی از روش‌های تعریف پدیده‌ها، تعریف به ضدّ است: «تُعرَف الاشیاء بأضدادها»؛ به همین دلیل، لغت‌شناسان خیلی اوقات، واژگان را با استفاده از ضدّش تعریف می‌کنند که واژۀ عقل نیز از همین قبیل است. برخی عقل را ضد جهل و برخی آن را ضدّ حمق دانستند. با جستجوی ناقصی که انجام دادم \_یعنی جستجو در همان باب خاص در کافی نه تمام ابواب\_ به نمونه‌هایی از تقابل عقل و جهل در روایات برخورد کردم. در کتاب العقل و الجهل کافی، جلد1، صفحۀ ۱۱، رقم ۴ چنین وارد شده است: «صَدِيقُ كُلِّ امْرِئٍ عَقْلُهُ وَ عَدُوُّهُ جَهْلُه‏».

در روایتی دیگر چنین نقل شده است: «فنوم العاقل افضل من عبادة الجاهل». در چند موضع از این روایت، عقل و جهل به روشنی در مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند. این روایت در جلد 1 صفحۀ 13 کافی وارد شده است: «مَا قَسَمَ اللَّهُ لِلْعِبَادِ شَيْئاً أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ فَنَوْمُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ سَهَرِ الْجَاهِلِ وَ إِقَامَةُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ شُخُوصِ الْجَاهِلِ»

نکته‌ای که در این روایت وجود دارد، ارتباطی است که بین کلمۀ عقل و فعل عقل برقرار کرده است. مثلا می‌گوید: «مَا أَدَّى الْعَبْدُ فَرَائِضَ اللَّهِ حَتَّى عَقَلَ عَنْهُ وَ لَا بَلَغَ جَمِيعُ الْعَابِدِينَ فِي فَضْلِ عِبَادَتِهِمْ مَا بَلَغَ الْعَاقِلُ وَ الْعُقَلَاءُ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ».

همچنین در صفحۀ ۲۱، روشن‌تر از هر جای دیگر، گویا این دو را در مقابل یکدیگر قرار داده است. در روایت مفصلی از سماعة وارد شده است: «كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ عِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ مَوَالِيهِ فَجَرَى ذِكْرُ الْعَقْلِ وَ الْجَهْلِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام اعْرِفُوا الْعَقْلَ وَ جُنْدَهُ وَ الْجَهْلَ وَ جُنْدَهُ تَهْتَدُوا» روایت مفصلی است که جنود العقل و جنود الجعل را معرفی می‌کند. البته در همین روایت علاوه بر اینکه عقل و جهل را روبروی هم قرار می‌دهد، علم و جهل را نیز روبروی هم قرار می‌دهد. در این روایت به شکل صریح می‌گوید یکی از جنود عقل، علم است و می‌گوید: «العلم و ضده الجهل». چنانکه پیداست جهل را هم در مقابل عقل و هم در مقابل علم قرار داده است.

**شاگرد:** حمق هم مقابل فهم است.

**استاد:** به این نکته نیز اشاره خواهیم کرد.

در روایتی دیگر در صفحۀ 25 می‌گوید: «يَا عَلِيُّ لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ وَ لَا مَالَ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ.». ظاهر این روایت در آن است که عقل را مقابل جهل قرار داده است.

من روایات موجود در همین باب را دنبال کردم ولی علی القاعده باید روایات مشابه بسیاری نیز وجود داشته باشد.

در دیگر سو، عقل و حمق نیز روبروی هم قرار گرفتند. مثلاً در صفحۀ 29 روایتی شبیه به روایت «یا علی لا فقر اشد من الجهل و لا مال اعود من العقل» از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «لَا غِنَى أَخْصَبُ مِنَ الْعَقْلِ وَ لَا فَقْرَ أَحَطُّ مِنَ الْحُمْقِ» که در آن عقل و حمق را در قبال یکدیگر قرار داده است.

در بحار، جلد1 صفحۀ ۸۹ نیز شبیه این تقابل صورت گرفته است. اینها روایات، یا در کافی، جلد ۱ است، یا در بحار جلد ۱ است.

**شاگرد:** در روایتی وارد شده است: **«**الرِّجَالُ ثَلَاثَةٌ عَاقِلٌ وَ أَحْمَقُ وَ فَاجِر»[[7]](#footnote-7).

**استاد:** در بحار جلد1 صفحۀ 89 چنین نقل شده است: «مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ شَيْئاً أَبْغَضَ إِلَيْهِ مِنَ الْأَحْمَقِ لِأَنَّهُ سَلَبَهُ أَحَبَّ الْأَشْيَاءِ إِلَيْهِ وَ هُوَ الْعَقْلُ» [علل الشرائع ۱/۱۰۱]. یک مرحله از بحث آن است که مجموع این اطلاعات را در کنار هم گذاشته و به یک جمع‌بندی رسید. مقصود آنکه، ما قصد داریم اطلاعاتی که از منابع به دست می‌آوریم را ارزیابی کنیم و ببینیم مثلاً آیا عقل در مقابل جهل است یا عقل در مقابل حمق است؟

مرحلۀ اوّلیه، مرحلۀ جمع‌آوری اطلاعات است. مرحلۀ تحلیل اطلاعات، مرحلۀ بعدی است.

پس نکتۀ دوم این شد که با مراجعه به ضدّ به معنای واژه دست پیدا کنیم.

روش دیگر آن است که بحث را از طریق مشابهات دنبال کنیم. قاموس در مقام تفسیر عقل می‌گوید: «العقل: العلم»[[8]](#footnote-8) ولی در فروق اللغة، «الفرق بین العلم و العقل»[[9]](#footnote-9) را مطرح می‌کند. بدین ترتیب می‌توان مواردی را دنبال کرد که هر دو کلمه در آنها به کار رفته است.

**شاگرد:** مشابه‌اش در آیات مثلا ﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِها﴾[[10]](#footnote-10) ولی جایی دیگر، ﴿أَ فَلَمْ يَسيرُوا فِي اْلأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِها﴾[[11]](#footnote-11).

**استاد:** در این مورد نکته‌ای را ذکر می‌کنیم.

یکی عقل و علم است. یکی از راه‌های شناخت ارتباط بین عقل و علم آن است که روایاتی را جستجو کنیم که هر دو واژه در آن به کار رفته باشد. برای مثال، در روایت جنود العقل و الجهل، علم را جزو جنود عقل قرار داده، لذا علم در این روایت غیر از عقل است. در کافی، جلد1 صفحۀ ۱۴، روایت مفصل هشام، ذکر شده است: «ان العقل مع العلم». در صفحۀ ۱۶ بار دیگر در همین روایت هشام می‌گوید: «يَا بُنَيَّ إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ قَدْ غَرِقَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ فَلْتَكُنْ سَفِينَتُكَ فِيهَا تَقْوَى اللَّهِ وَ حَشْوُهَا الْإِيمَانَ وَ شِرَاعُهَا التَّوَكُّلَ وَ قَيِّمُهَا الْعَقْلَ وَ دَلِيلُهَا الْعِلْمَ وَ سُكَّانُهَا الصَّبْرَ». عقل و علم دو چیز مختلفند، یکی قیّم کشتی دنیاست، و دیگری دلیل کشتی دنیاست. فعلاً در مقام تحلیل معنای دلیل و مانند آن نیستیم بلکه صرفاً می‌خواهیم به وجود فرق بین اینها اشاره کنیم.

در صفحۀ 26 می‌گوید: «لا یعقل من لا یعلم».

باری، از روایات به روشنی استفاده می‌شود که عقل و علم با یکدیگر در ارتباط هستند ولی در عین حال دو شیء مختلفند. قصد داریم بحث عقل و علم را، بیشتر با یک سری نکات روشی دنبال کنیم. قصد داریم جلسۀ کلاس راهنمای فردا را به این بحث اختصاص دهیم. برخی از نکات کلی این بحث به جمع‌بندی نرسید لذا قصد نداریم پروندۀ بحث را ببندیم. هم‌اکنون قصد داریم با محوریت یک سری نکات روشی و کلی، بحث را دنبال کنیم حال اگر در جلسۀ کلاس راهنمای فردا به یک جمع‌بندی در مورد برخی نکات کلی رسیدیم، آنها را ذکر می‌کنیم و اگر نرسیدیم که هیچ.

یک مشکلی که در عقل و جهل با آن روبرو هستیم، آن است که خود جهل هم قدری نامفهوم است. جهل به چه معناست؟ اساساً برای ما روشن نشد که در کلمات لغت‌شناسان جهل به معنای ندانستن است یا نفهمی. بنابراین خیلی وقت‌ها برای فهم معنای واژگان ولو با استفاده اضدادش، ناچاریم هر دو کلمه را همراه با یکدیگر پیش ببریم. یعنی هم عقل و هم جهل؛ هم عقل هم حمق؛ اینها مفاهیم مرتبطی هستند که بایسته است در کنار یکدیگر موضوع پژوهش قرار گیرند.

1. تحف العقول / النص / 201 / و روي عنه ع في قصار هذه المعاني ..... ص : 200 [↑](#footnote-ref-1)
2. تصنیف خرر الحکم و درر الکلم ص42 [↑](#footnote-ref-2)
3. غافر : 54 [↑](#footnote-ref-3)
4. البقرة : 269 [↑](#footnote-ref-4)
5. الأنعام : 111 [↑](#footnote-ref-5)
6. طه : 54 [↑](#footnote-ref-6)
7. الخصال، ج‏1، ص: 116 [↑](#footnote-ref-7)
8. القاموس المحيط، ج‏3، ص: 575 [↑](#footnote-ref-8)
9. الفروق في اللغة، ص: 75 [↑](#footnote-ref-9)
10. الأعراف : 179 [↑](#footnote-ref-10)
11. الحج : 46 [↑](#footnote-ref-11)